

# احمدی نژاد و جامعه‌شناسی قدرت در ایران

صادق زیباکلام

شرق، ش ۷۵۷، ۸۵/۲/۲۱



**چکیده:** نویسنده محترم در این مقاله کوشیده است مقایسه‌ای بین سه رئیس جمهوری، یعنی آقایان رفسنجانی، خاتمی و احمدی‌نژاد از حیث منابع اجتماعی قدرت و حدود و توانایی‌های آنان در کاربرد قدرت داشته باشد. وی مدعی است که ساختار قدرت در ایران نامشخص می‌باشد. نه مانند کشورهای غربی دموکرات است و نه مانند کشورهای شرقی بسته و انحصاری است. در مقایسه سه رئیس جمهور پایگاه قدرت اولی و دومی را در درون و بیرون نظام ولی سومی را کاملاً وابسته به ساختار رسمی می‌داند.

پرسش مواجه شده با «ساختار قدرت در ایران چگونه است؟» شخصاً همواره به مصاحبه‌کننده‌ام می‌گویم که این پرسشی است به ظاهر خیلی ساده ولی پاسخ روشن و مشخصی را می‌طلبد؛ اما در عالم واقعیت چنین نیست. در ادامه هم می‌گویم که اگر کسی خیلی صریح و سریع به شما پاسخ دهد که قدرت اصلی در دست این مقام یا آن یکی، این نهاد یا آن یکی است، یا پرسش را به درستی درک نکرده یا ساختار قدرت در ایران را به درستی نشناخته و تصویر ساده‌ای از آن دارد. زیرا ساختار قدرت در ایران بسیار پیچیده‌تر از آن است که بشود آن را در چند جمله یا گزاره خلاصه کرد.

مشکل ایران این است که، به واقع نه غربی است نه شرقی. واقعیت آن است، ساختار قدرت در ایران نه به فرانسه، ژاپن و هند می‌ماند نه به سودان، مصر، زیمبابوه و

دموکراسی‌های مطلوب آمریکا در آذربایجان یا قرقیزستان. ساختار قدرت در ایران به تعبیری هم «شرقی» است هم «غربی». هم درجانی از حاکمیت قانون و نهادینه شدن ملزومات دموکراسی هم متقابلاً بسیاری از نمودهای رژیم‌های رادیکال و انقلابی جهان سومی را می‌توان در آن مشاهده کرد. در عین حال و افزون بر همه اینها، جامعه‌شناسی ساختار قدرت در ایران از ویژگی‌های خاص خود نیز برخوردار است، که تجزیه و تحلیل ساختار هرم قدرت سیاسی را استوار می‌سازد. نگاهی نزدیک به توزیع قدرت در دوران سه ریاست جمهوری که ظرف هفده سال گذشته در ایران به قدرت رسیده‌اند. بر طبق قانون اساسی، رئیس‌جمهور از نظر قدرت سیاسی جایگاه دوم نظام را بعد از مقام رهبری در دست دارد. اما نحوه توزیع قدرت در زمان هر یک از این رئیس‌جمهورها به گونه‌ای است که انسان تصور می‌کند هر کدام در یک نظام متفاوتی قدرت را در دست داشته‌اند.

موازنه قدرت سیاسی طی هشت سال ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، منظم‌اً به نفع گروه مقابل وی تغییر می‌یافت. به عبارت دیگر پاسخ به این پرسش که «ساختار قدرت در ایران چگونه است و قدرت در دست کیست؟» در سال ۶۹-۶۸ هر چه بود با سال‌های ۷۶-۷۵ کاملاً تفاوت دارد.

هشت سال خاتمی هم ویژگی‌های خاص خودش را داشت. اگر از منظر جامعه‌شناسی پایگاه اجتماعی قدرت سیاسی هاشمی رفسنجانی را، منبعث از ساختارها و نهادهای وابسته به نظام بدانیم، پایگاه خاتمی برگرفته از محبوبیت و حمایت مردمی بالأخص در میان اقشار شهرنشین تحصیل کرده، جوانان، زنان، دانشجویان و روشن‌فکران بود. اگر پایگاه قدرت سیاسی هاشمی رفسنجانی از نهادهای رسمی درون نظام سرچشمه می‌گرفت، در عوض خاتمی از حمایت توپخانه نیرومندی به نام مطبوعات دوم خردادی در سه سال نخست ریاست جمهوری‌اش برخوردار بود.

آنچه بر پیچیدگی ساختار قدرت در دوره خاتمی می‌افزود، حمایت آن بخش از بوروکراسی زمان هاشمی رفسنجانی می‌باشد که در دولت خاتمی باقی مانده بود. تمامی مدیران ارشد سیاسی، اجتماعی، دیپلماسی، تجاری و صنعتی به همراه زیرمجموعه سیاسی و اجتماعی وفادار به هاشمی، از خاتمی حمایت می‌کردند. تفاوت مهم دیگر ترکیب قدرت در میان آن دو به نحوه تعامل آنان با قوه مقننه باز می‌گردد. هیچ یک از سه مجلسی که همزمان با ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی تشکیل می‌شدند (مجالس سوم، چهارم و

پنجم) با وی همراهی نداشتند. بالاخص مجلس چهارم (۷۴ - ۷۰) که جناح راست در آن از نفوذ بالایی برخوردار بود. اما در خصوص خاتمی چنین نبود و او از حمایت کامل مجلس ششم (۱۳۸۲ - ۱۳۷۸) برخوردار بود. در عوض شورای نگهبان جبران حمایت مجلس را می‌نمود.

سرانجام به رئیس جمهور سوم یعنی محمود احمدی‌نژاد می‌رسیم. اگر پایگاه اجتماعی قدرت دو رئیس جمهور قبلی، به ترتیب بخشی از درون نظام و بخشی از بیرون نظام سرچشمه می‌گرفت، پایگاه قدرت احمدی‌نژاد عمدتاً از درون نهادهای قدرت درون نظام نشأت می‌گیرد. طیف گسترده‌ای از محافظه کاران و نهادی رسمی و غیررسمی قدرت مند به آنان، به همراه مجموعه اصول‌گرایان حاکم بیرون و درون مجلس پشت سر رئیس جمهور قرار گرفته‌اند. پایگاه قدرت رسمی احمدی‌نژاد، بدون تردید به مراتب نیرومندتر از هاشمی رفسنجانی و خاتمی است. قدرت رؤسای جمهور قبلی در بهترین حالت یک «شراکت» و «اتلاف» پر در دسر و شکننده بود.

اما احمدی‌نژاد همه قدرت رسمی نظام را پشت خود دارد: شورای نگهبان، اکثریت مجلس، قوه قضائیه، صدا و سیما، مطبوعات جناح راست، روحانیت مبارز، ائمه جمعه و جماعات، جامعه مدرسین و... او نه مجبور است با کسی یا نهادی کنار بیاید و قدرتش را تقسیم کند و نه مجبور است همچون هاشمی رفسنجانی تن به رها کردن از خیلی سیاست‌ها و عقب نشینی از اهدافش بدهد و یا همچون خاتمی منفعلانه و ضعیف ریاست کند.

نخستین علامت ناهنجاری، نخستین ساز خارج از متن و نخستین دست انداز در جریان معرفی کابینه احمدی‌نژاد اتفاق افتاد. خاتمی که ثلث بلکه ربع قدرت رسمی احمدی‌نژاد را هم نداشت، توانست از مجلسی که اکثریت آنرا مخالفین وی تشکیل می‌دادند، حتی برای عبدالله نوری و عطاء الله مهاجرانی هم رأی اعتماد بگیرد. اما رئیس جمهور «نیرومند» ماه‌ها برای انتخاب وزرایش از جمله وزیر نفت با مجلس در کش و قوس بود. کار به جایی کشید که شماری از نمایندگان اصول‌گرا گفتند اگر می‌دانستند رئیس جمهور محبوب‌شان آن‌گونه می‌خواهد با مجلسی‌ها برخورد کند، به بسیاری دیگر از وزرای انتخابی‌اش هم رأی اعتماد نمی‌دادند. هنوز واقعه غیرمنتظره توقف احمدی‌نژاد در مجلس بر سر وزرایش از خاطره‌ها محو نشده بود که در ماه‌های پایانی سال ۸۴ مجلس و دولت بر سر بودجه مقابل یکدیگر قرار گرفتند و احمدی‌نژاد منظم‌اً در مقابل مجلس تن به عقب‌نشینی داد. از خرده‌ریزهای دیگر که

بگذریم، معضل بعدی در خصوص دستور رئیس جمهور در مورد اجازه یافتن زنان برای رفتن به استادیوم‌های فوتبال پیش آمد.

## ● اشاره

۱. برای پاسخ‌گویی به پرسش ساختار قدرت در جمهوری اسلامی، ابتدا لازم است منظور پرسش‌گر روشن شود که آیا نظر به ساختار رسمی قدرت، یعنی ساختاری که در قانون اساسی آمده است دارد یا به ساختار غیر رسمی نظر دارد؟ نویسنده مقاله، گاهی در مقام پاسخ‌گویی ساختار رسمی را، ملاک پاسخ قرار می‌دهد و گاهی با توجه به ساختار غیررسمی قدرت، که عمدتاً ناظر به منابع جامعه‌شناسی قدرت است، تحلیل خود را ارائه کرده است. بهتر بود ابتدا مبنای تحلیل را مشخص می‌کرد سپس به پاسخ‌گویی می‌پرداخت تا از پراکنده‌گویی و اخذ نتایج اشتباه در امان می‌ماند.

۲. ایشان در مقام مقایسه بین نظام‌ها و کشورهای مختلف، ایران را بین شرق و غرب قرار می‌دهد که هم مثل غربیان، از ساختار مشخص قدرت بهره‌مند است و هم ویژگی‌های رژیم‌های رادیکال و انقلابی جهان سوم را داراست. البته منظور خویش را از ویژگی‌های رژیم‌های رادیکالی و انقلابی معلوم نمی‌کند و شاید به قرینه مقابله بین شرق و غرب، منظورشان این است برخلاف غرب که در آن حاکمیت قانون و دموکراسی برقرار است، در ایران چنین ویژگی وجود ندارد.

نکته‌ای که در این نوشتار جای آن خالی است اینکه، مبنای مقایسه روشن نیست که نگارنده بر چه اساسی چنین نتیجه‌ای را گرفته است. اگر بر مبنای ساختار رسمی قدرت مقایسه صورت گرفته باشد، در جمهوری اسلامی از رهبری که در رأس هرم ساختار سیاسی‌اند تا رئیس جمهور و نمایندگان مجلس و شورای شهر، همگی متکی به انتخاب و رأی مردم‌اند؛ گرچه از حیث مبنا و لزومات مردم‌سالاری با دموکراسی غربی تفاوت‌هایی دارد. گو این‌که در خود غرب هم، دموکراسی یک شکل و محتوا ندارد و می‌توان از انواع دموکراسی سخن گفت. و اگر مبنای مقایسه ساختار غیررسمی و منابع جامعه‌شناختی قدرت است، در بزرگترین کشور مدعی دموکراسی یعنی آمریکا، کیست که نداند لابی‌ها مختلف‌اند که قدرت را در پشت پرده در دست دارند و تأثیرگذارترین لابی قدرت در آمریکا، لابی سرمایه‌دار صهیونیست‌هاست. در کشورهای اروپایی هم همین‌گونه است. دولت‌ها و نمایندگان مجلس حافظان منافع کارتل‌ها و ترانس‌های ثروت و صنعت‌اند و خارج از دایره آنان و مخالف با آنها، کسی نمی‌تواند در مناصب سیاسی قرار بگیرد.

۳. پایگاه قدرت اجتماعی آقای احمدی نژاد را در مقایسه با دو رئیس جمهور قبلی عمدتاً در درون نظام می‌داند، اگر منظور حمایت نهادهای سیاسی مثل مجلس از ایشان است که دربارهٔ دو رئیس جمهور قبلی هم همین‌گونه بوده است؛ هم از آقای هاشمی و هم از آقای خاتمی در موارد بسیاری رهبری هم حمایت کرده‌اند. صدا و سیما در زمان آقای

هاشمی با مدیریت برادر ایشان اداره می‌شد و مجلس ششم هم کاملاً هم جهت و هم سو با آقای خاتمی بود. نکته دیگر این است که آیا ایشان انتظار دارند که نهادهای نظام در بست در اختیار یک نفر باشد یا کلاً برخلاف و بر ضد یک نفر تا ساختار قدرت از وضوح کامل برخوردار باشد؟ بالاخره در هر نظامی نهادهای سیاسی از اختیارات و وظایف خاصی برخوردارند و در نظام جمهوری اسلامی نیز، رئیس جمهور از وظایف و اختیارات خاصی برخوردار است و در تعامل با دیگر نهادهای سیاسی مثل مجلس و قوه قضائیه می‌باشد. نکته بعدی این که در هر نظامی، گاهی در مسائل کشور اختلاف نظر بین نهادهای سیاسی و مسئولین پیش می‌آید و هر کدام بنا بر وظایف و اختیارات خویش تصمیم‌گیری می‌کنند و اگر مثلاً مجلس که اختیار قانون‌گذاری دارد، مصوبه‌ای را تصویب کرد یا در بودجه پیشنهادی رئیس جمهور و قوه مجریه، جرح و تعدیلاتی در جهت نظرات خویش بنا بر اختیارات و وظایف قانونی خویش اعمال کرد، نباید به حساب تقابل یا عدم وضوح ساختار قدرت تفسیر شود!

به نظر می‌رسد برخی از این که در قانون اساسی رئیس جمهور دومین مقام رسمی کشور بعد از رهبری ذکر شده است چنین برداشت کرده‌اند که اختیارات فراوانی و قدرت وسیعی هم باید داشته باشد، درحالی که بین این دو تلازمی وجود ندارد. لازمه اینکه ایشان دومین مقام رسمی است، داشتن اختیارات و قدرت بلامنازع نیست. نهادهای سیاسی هر کدام جایگاه و اختیارات و بالطبع حیطه قدرتی دارند، که در تعامل با یکدیگر حاکمیت ملی را شکل می‌دهند. هر کدام محدوده‌ای دارند و مستقل از دیگر نهادها، از قدرتی برخوردارند که در ضمن اعمال آن با همدیگر تعامل دارند.

۴. نویسنده در بخشی از مقاله خود آورده است که، آقای احمدی نژاد همه قدرت رسمی نظام را پشت خود دارد و منظورشان از همه قدرت رسمی شورای نگهبان، اکثریت مجلس، قوه قضائیه، صداوسیما، مطبوعات جناح راست، روحانیت مبارز، جامعه مدرسین و ائمه جمعه و جماعات... می‌باشد. به نظر می‌رسد ایشان تلقی درستی از ساختار سیاسی کشور ندارند؛ زیرا اولاً ائمه جمعه و جماعات، جامعه مدرسین، مطبوعات جناح راست و جامعه روحانیت در درون ساختار سیاسی رسمی کشور جایی ندارند. ثانیاً بسیاری از مطبوعات جناح راست در جریان انتخابات از دیگر نامزدها حمایت می‌کردند و آقای احمدی نژاد از کم‌ترین حمایت مطبوعاتی برخوردار بود. ثالثاً نه جامعه مدرسین و نه جامعه روحانیت بطور رسمی از ایشان حمایت کردند و نه به‌طور غیررسمی حتی بسیاری از اعضای این دو نهاد اجتماعی - سیاسی از نامزد مقابل ایشان یعنی آقای هاشمی حمایت کردند و رسماً هم بیانیه صادر کردند.

آقای احمدی نژاد بیش از آن که حمایت احزاب و گروهها و جمعیت‌های نام آشنا را با خود داشته باشد، مورد حمایت توده مردم قرار دارد.